



شعراى تاجیک و سروده‌هایی در وصف امام خمینی (ره)

نگاهی به آثار بسیاری از شعراى فارسى‌وى معاصر تاجیکستان تنها گوشه‌ای از میزان عشق و ارادت شعراى معاصر تاجیک به انقلاب اسلامى و شخصیت امام خمینی را نشان می‌دهد .

از رونق جمال تو دلها منور است/از جلوه خیال تو گلها معطر است

شعراى تاجیک و سروده‌هایی در وصف امام خمینی (ره)

نگاهی به آثار بسیاری از شعراى فارسى‌وى معاصر تاجیکستان تنها گوشه‌ای از میزان عشق و ارادت شعراى معاصر تاجیک به انقلاب اسلامى و شخصیت امام خمینی را نشان می‌دهد .

به گزارش خبرنگار خبرگزاری فارس در آسیای مرکزی، بی‌تردید انقلاب اسلامى ایران یکی از بنیادی‌ترین تحولاتی است که موجب دگرگونی بسیار در معادلات سیاسى، اجتماعى و فرهنگى روزگار ما شده است، انقلابی که به باور بسیاری از محققان دو محور اصلی شکل‌گیری آن رهبری و حضور مردمی است.

این در حالی است که موج انقلاب با الگوبرداری از اسلام و رهبری امام شئون زندگی مسلمانان جهان را درنوردید. وجه جمالی این موج در آثار هنری هنرمندان تاجیک نیز تماشایی است. ادبیات به ویژه شعر که یکی از امتیازات ملت تاجیک در جهان است که بستر مناسبی برای نمودن این زیبایی‌ها تلقی می‌شود.

نگاهی به آثار بسیاری از شعراى فارسى گوی معاصر تاجیکستان، همانند، "دارا نجات"، "قوت دولت"، "محمد خالق"، "نقره سنت نیا"، "میرزا یوسف فاضل"، "عبدالله قادری ممتاز"، "محمد علی عجمی"، "آدینه عظیمی"، و ... نمونه‌ای بر این مدعاست که در ادامه نظر خوانندگان محترم فارس را تنها به گوشه‌ای از میزان عشق و ارادت شعراى معاصر تاجیک به انقلاب اسلامى و شخصیت امام خمینی جلب می‌کنیم.

دارا نجات

شکوفه روح

بارانی آمدی،

طوفانی رفتی.

بارانی آمدی از دریچه سبز آیه‌ها

با تبسم طلوع

و نگاه آبی ملکوت.

از معبر رویایی ابرها

عطر عاشقانه‌های بهشتی

و رنگ مستی از جمال خدا آوردی.

به ایران روحم

شکوفه‌های انقلاب عارفانه پاشیدی

افق تخیل مرا

پر از مهتابی گلها

و کوکبی بالهای شهپرکانه کردی.

ای ساکن سپیده باران ازل!

غریبی اشکم را

می‌گیریم

در فراق امواج طوفانی گلها

و نوسان پنجه های برگ حسرت

به گرد غنچه های سر

و محشر آبهای خروشان دیده

در روضه‌ای

که بهشت زهراست

قوت دولت

امام خمینی (ره)

از شفق خورشید ره از سر گرفت

آسمان در آب دریا در گرفت

مردی از مردان عالم شد بلند

با دمی همچون نفسهای باد

با دمی گویی به مثل ذوالفقار

تیغ راند تیزی اندیشه اش

فکر شیطان را برد اندیشه اش

از نفس آورد پیغام بهار

از نظر آورد صبح بی غبار

آفتابی با طلوع ارغوان

در رگ خاور شده چون خون روان

مردی با مهر نبی (ص) شوق علی (ع)

مردی با طوفان و با دریا دلی
پاره کرده مظهر الحاد را
کار بست او جوهر پولاد را
جوهر ایران ز ایمان قوی است
تیزی شمشیر او هم معنوی است
صف که می آراست مردم بر سلاح
ضربه کوبنده آمد بر فساد
سجدهای چون جبرئیل آمد فرود
سجدهای از مهر دل آمد فرود
باز پس آمد خمینی از فرنگ
غوطه ور در کار حق همچون نهنگ
باز آمد چون پیامبر از حبش
عافت ثبت گشت در آل قریش
نقطه دنیا تکانی داشت او
سجده دنیا ستانی کاشت او
همچو بحری وسعت آئینه اش
نه فلک گم گشته کنج سینه اش
ضعف مسلم را یکی نیروی نو
کنده او از کوه آهن جوی نو

محمد خالق

نغمه دلجو

قلم دست که تصویرگر روی تو بود
که خلائق همه خمگشته ابروی تو بود

بی تو نتوان به جهان چشم گشادن خورشید

زکوه قلّه تن شرشره گیسوی تو بود

به جهان نیست دگر مثل تو فرخنده سرشت

زنده جانم به دل از همت هوهوی تو بود

چه ضیائی به دل از چشم دو انگور تو ریخت ؟

چه نوایی به دل از نغمه دلجوی تو بود ؟

در ظرافت نبود هیچ کسی چون تو ظریف

ملک و حور و پری سجده گر کوی تو بود

سر مویی شده بین این دلم از قصه تو

چه کنم گر دل من دور زیهلوی تو بود

بدمی بر دل هر مرده نفس همچو مسیح

چه خطی بر دلم از خامه ابروی تو بود

سلام نوریان برونی

(به شرف امام خمینی سرور انقلاب اسلامی ایران)

از رونق جمال تو دلها منور است

از جلوه خیال تو گلها معطر است

اسم تو رنگ و بوی به صدها چمن دهد

زینت فضای آیه الله اکبر است

خوش مردمی ورا به امامت گزیده است

شان است و اعتبار که از لطف حیدر است

آیات کردگار به نامت منقش است

یعنی به خاص و عام بشر گشته سرور است

پاکی چو روح پاک نبی در همه زمان

چون روح برگزیده آل پیغمبر است

از صدق خویش وصف تو کردم به چند حرف
ماشا که یار توست، نه از باغ دیگر است

نقره سنت نیا

از آغاز

کیستی ای که از آغاز ترا می‌جویم
راه من کور شد و باز ترا می‌جویم
می‌دمد از دل سه تارم شگرف آهنگی
می‌روم در دل آواز ترا می‌جویم
بس که در آئینه چشمان تو را می‌بینم
من در آئینه راز تو را می‌جویم
اندر آن شعله که پروانه پرش می‌سوزد
می‌زنم بال و شه ناز ترا می‌جویم
شهر از فیض قدم‌های تو گلباران شد
کیستی ای که از آغاز ترا می‌جویم
کیستی ای که از آغاز ترا می‌جویم.

میرزا یوسف فاضل

برای حضرت امام خمینی (ره)

زین مرد که بوی مصطفی می‌آید
بوی علی (ع) آن شیر خدا می‌آید
برگوش دل از غیب ندا می‌آید
که این مرد زکوی کربلا می‌آید
که این مرد زکوی کربلا می‌آید

این مرد که در سینه دل بینا داشت
در نخل وجود آتش سینا داشت
عشقش به درون سینه ما جا داشت
زین روز فراقش دل ما غوغا داشت
زین روز فراقش دل ما غوغا داشت

دلبر بانوی یعقوب دخت

نواى عشق

سکوت عشق در جانم صدا ریخت،
چه فیض آمد به دستانم دعا ریخت.
مگر امشب شب قدر است یاران،
به جانم از سماء نور خدا ریخت.
خدا آن دم، که آدم آفریده،
فروزان آتشی در جان ما ریخت.
دلم در سینه بود، تا با تو بودم،
تو رفتی، من ندانم دل کجا ریخت.
بین با چشم دل باری به سویم،
که اشک من به پایت بی صدا ریخت.
بده جامی، آیا ساقی کجایی؟
که عشق آمد به دل شور و نوا ریخت.
من و دست غزل امشب هم آغوش ،
سکوت عشق در جانم صدا ریخت.

عبدالله قادری ممتاز

ای شمع با فروغ، که در قلب ماستی،
آری، تو موج نور ازل از خداستی.
دنیای وعظ با تو، خمینی صفا گرفت،
وقت نماز مست رخ کبریاستی.
اندر پناه لطف حق از ذکر آیه‌ها،
در عالم سجود به ما راهنماستی.
مرشد به عقل گشته و یک عمر یار حق ،
چون در به بهر دین مبین پرضیاستی.
این عالم وجود به تمثیل حق بود ،
گفت : « هر آنچه هست به جز حق فناستی.
در وحدت وجود غنا و کمال هست.
بنگر به چشم عقل، اگر یار مستی».
گردیده است عالم دین از تو پایدار،
حقا زی صدق وارث آل اباستی.
هر چند در حیات تو امروز نیستی،
در مغز جان مردم عارف تو جاستی.

محمد علی عجمی

آئینه حیرانی

تفسیر نماز شب شد قصه گیسویت
پیچید چو عطر گل، در شهر هیاهویت.
در باد سواری هست، آوازه یاری هست،

محراب دعای ما شد قبله ابرویت.

ای دوست ، کجایی تو ؟ داغیم برای تو،

بگذار به رقص آئیم با دف دفی هو هویت.

دیروز اگر بگذشت، بگذار، که بگذاریم،

امروز کنار خُم سر بر سر زانویت.

کشت و ثمری باید، چشمان تری باید،

ای دل، دل بی حاصل، کو سنگ ترازویت؟

آئینه حیرانم، اندوه و پریشانم،

تفسیر نماز شب شد قصه گیسویت

آدینه عظیمی

بهشت زهرا

آید زهر سو

بر خطه تو

بهر طواف

امام دلجو

بهشت زهرا

بهشت زهرا

امواج آدم

یک پاره عالم

می آید اینجا

گردیده خرم

بهشت زهرا

بهشت زهرا

قدر خمینی (ره)

اینجا به بینی

کرده است در آن

مسکن گزینی

بهشت زهرا

بهشت زهرا

پاره‌ای از غزلیات در وصف امام خمینی (ره)

«غمی خواهم که غمخوارم تو باشی

دلی خواهم دل آزارم تو باشی »

در این دنیا نمی‌گنجم زشادی

اگر یار وفا دارم تو باشی

چو منصورم نترسم از سردار

خدایا ، گر نگهدارم تو باشی

سپارم این سرم را در ره حق

سر شوریده، سردارم تو باشی

پر و بالم گشاید دست قسمت

اگر دامن پرستارم تو باشی

امانت این تنم در دست جان است

کلید قفل اسرارم تو باشی

با جدل کردی خمینی انقلاب

خصم ایران گشت بیرون از نقاب

هر کجایی فتنه و نیرنگ بود

حال مردم می شدی از آن خراب

همچنان یک روشنایی آمدی

مثل پیک آشنایی آمدی

می درخشد در نظر فردای تو

چهره نورانی زیبای تو

لمعه نور فرح افزای تو

چشمه جوشنده پوبای تو